

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۵/۱۲

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۷/۲۹

فصل نامه علمی - پژوهشی مشرق موعود

سال سیزدهم، شماره ۵۲، زمستان ۱۳۹۸

## بررسی حلیت خمس در عصر غیبت با توجه به توقیع امام عصر علیه السلام و تکیه بر دیدگاه احمد اسماعیل بصری

احسان سامانی<sup>۱</sup>

مجید احمدی کچایی<sup>۲</sup>

### چکیده

از آن جا که عده‌ای از فقهاء به استناد ادله‌ای از جمله توقیع شریف امام عصر علیه السلام، قائل به حلال بودن خمس برای شیعیان در دوران غیبت کبری شده‌اند، در این نوشتار به بررسی و ارزیابی توقیع مزبور و نیز دیدگاه احمد حسن می‌پردازیم. براساس تحقیق انجام گرفته و مراجعه به منابع معتبر روایی شیعه، توقیع شریف با توجه به سند، متن و نحوه بیان آن و نیز با توجه به روایات متواتر معارض، توانایی اثبات حلال بودن خمس برای شیعیان در عصر غیبت را ندارد، بلکه در این دوران مثل عصر حضور معصوم علیه السلام پرداخت خمس بر شیعیان واجب است و وظیفه دریافت نیز بر عهده نواب عام حضرت - فقهای جامع الشرایط و مراجع تقلید - می‌باشد که باید در مصارف مشخص شده، به کارگیری شود. افرادی هم چون احمد حسن (که مدعی مهدویت است) قائلند در دوران عدم حضور امام و یا نایب خاص ایشان، پرداخت خمس واجب نبوده و نواب عام حق دریافت خمس را ندارند چرا که آنان نمی‌دانند موارد مصرفی که مورد رضایت امام است کدامند. که باید گفت براساس مستندات فقهی موارد مصرف خمس، مشخص است.

### واژگان کلیدی

خمس، عصر غیبت، امام عصر علیه السلام، توقیع، احمدالحسن.

۱. عضو هیئت علمی گروه فقه و حقوق دانشگاه سیستان و بلوچستان (نویسنده مسئول)

(esamani63@lihu.usb.ac.ir)

۲. استادیار پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی قم (ahmadi.m@isca.ac.ir).

## مقدمه

براساس مستندات فقهی، یکی از احکام واجب در دین مبین اسلام، پرداخت خمس می باشد و مکلفین موظف هستند هر سال یک پنجم اموال شان را به عنوان خمس پرداخت نمایند. (نجفی، ۱۴۰۴: ج ۱۶، ۵) در عصر حضور، این اموال توسط ائمه اطهار علیهم السلام یا افرادی که از جانب ایشان اجازه داشتند دریافت می شده است و طبق نظر ایشان نیز در موارد معینی مصرف می شده است. براساس دیدگاه مشهور و غالب، در عصر غیبت این مسئولیت بر عهده نواب عام (فقه‌های جامع الشرایط) حضرت حجت علیه السلام می باشد که ایشان اموال مزبور را دریافت نموده و در مصارف معین شده در شرع، مورد استفاده قرار می دهند. در مقابل، عده‌ای اندک به استناد برخی ادله به حلال بودن خمس برای شیعیان در عصر غیبت قائلند و بر مدعای خود به ادله‌ای استناد نموده‌اند. از جمله ادله‌ای که برای حلیت خمس در دوران غیبت بدان استناد شده است، توقیع شریف امام مهدی علیه السلام می باشد. (احمد حسن، ۱۴۳۱: ۹)

در توقیع مزبور، اسحاق بن یعقوب می گوید از محمد بن عثمان عمری درخواست کردم نامه‌ای را که مشتمل بر سوالاتی - که پاسخ آنها را نمی دانستم - بود به محضر امام برساند. در پاسخ به سوالات ایشان، توقیعی به خط امام عصر علیه السلام صادر می شود. در بخشی از توقیع مذکور، حضرت حجت علیه السلام چنین می فرماید:

وَأَمَّا الْخُمْسُ فَقَدْ أُبِيحَ لِشِيعَتِنَا وَجُعِلُوا مِنْهُ فِي حِلِّ إِلَى وَقْتِ ظُهُورِ أَمْرِنَا لِطَيْبٍ وَلَا دَنُومٍ  
وَلَا تَحْبُثَ (طوسی، ۱۴۱۱: ج ۱، ۲۹۰؛ صدوق، ۱۳۹۵: ج ۲، ۴۸۴).

همان گونه که روشن است این کلام ظهور در حلال بودن خمس برای شیعیان در تمامی موارد، در عصر غیبت دارد. آن چه در این مقاله در پی آن هستیم تبیین دلالت توقیع مذکور در خصوص حکم مسئله خمس در عصر غیبت و ارزیابی دیدگاه احمد حسن در این خصوص می باشد. بنابراین مباحث این مقاله در دو مبحث جداگانه «بررسی سندی توقیع» و «بررسی دلالتی توقیع» ارائه خواهد شد. نیز قبل از بیان این مباحث، چند واژه مرتبط با این نوشتار را تبیین می کنیم.

## توقیع

توقیع مصدر باب تفعیل و ریشه آن، واژه «وقع» است و در لغت به معنای پرتاب کردن تیر به هدفی نزدیک است چنان که گویی آن را بر هدف می گذارند (توقعه). (فراهیدی، ۱۴۱۰: ج ۲، ۱۷۷) هم چنین «توقیع در کتاب» به معنای الحاق چیزی به آن است. (جوهری، ۱۴۱۰: ج ۳،

۱۳۰۳؛ فراهیدی، ۱۴۱۰: ج ۲، ۱۷۷) این واژه به معنای اثر جهاز شتر بر پشت شتر نیز به کار می‌رود (ابن منظور، ۱۴۱۴: ج ۸، ۴۰۶). هم‌چنین این واژه بر آن چه که در یک کتاب در پاسخ سؤال نوشته می‌شود نیز اطلاق می‌شود. (طریحی، ۱۴۱۶: ج ۴، ۴۰۸) اصطلاح توقیع نیز از همین معنای لغوی گرفته شده است، زیرا توقیع نوشته‌ای بود بر حاشیه و پشت شکایات به خط خلیفه یا سلطان یا برخی از فرمانروایان که بر رسیدگی به شکایات تأکید می‌کرد. (واسطی، ۱۴۱۴: ج ۱۱، ۵۲۵) مقصود از توقیعات حضرت حجت علیه السلام در فرهنگ شیعی مکاتبات و منشورهای امام زمان علیه السلام می‌باشد. این واژه درباره احادیث غیر مکتوب آن حضرت نیز به کار رفته است چنان‌چه شیخ صدوق علیه السلام و شیخ طوسی علیه السلام برخی از سخنان حضرت را در بخش توقیعات آورده است. (صدوق، ۱۳۹۵: ج ۲، ۴۸۲؛ طوسی، ۱۴۱۱: ۲۸۱)

### غیبت

بر اساس اعتقادات شیعه امام مهدی علیه السلام، با آغاز امامت‌شان به دلیل برخی مصالح از نظرها پنهان و غایب شد که البته این غیبت دارای دو مرحله است. مرحله نخست غیبت صغری یا دوران غیبت کوتاه امام مهدی علیه السلام است که از سال ۲۶۰ هجری تا سال ۳۲۹ هجری به طول انجامید، در این دوران عده‌ای به نام وکیل یا نایب خاص، پل ارتباط میان امام و شیعیان بودند، اینان که همگی از خواص یاران و شیعیان امام بودند، عبارتند از:

۱. **عثمان بن سعید:** او وکیل امام حسن عسکری علیه السلام بود که پس از درگذشت آن امام بزرگوار نایب امام زمان علیه السلام گردید و شش سال عهده‌دار این منصب بود.
۲. **محمد بن عثمان:** پس از وفات عثمان در سال ۲۶۶ هجری، فرزند او محمد بن عثمان نایب امام زمان علیه السلام گشت و مدت نیابت او ۳۸ سال به طول انجامید.
۳. **حسین بن روح:** پس از وفات محمد بن عثمان، حسین بن روح به نیابت رسید. او که از سال ۳۰۴ هجری به این سمت منصوب گشت، تا مدت ۲۲ سال از جانب امام به عنوان مرجع شیعیان عمل نمود.

۴. **علی بن سمري:** پس از آن‌که حسین بن روح دار فانی را وداع گفت، امام مهدی علیه السلام علی بن سمري را به عنوان جانشین او منصوب کرد، او سه سال در این منصب باقی ماند و چون وفاتش نزدیک شد از آن حضرت درباره جانشین خود پرسش کرد، اما امام او را آگاه کرد که پس از وفات او دوران غیبت صغری پایان یافته و کسی جانشین او نخواهد بود. (مشایخ، ۱۳۸۱: ۸۵۸)

در طول هفتاد سال غیبت صغری این چهار دانشمند اسلام‌شناس به نیابت از امام به امور ائمت رسیدگی می‌کردند و در موارد لازم مستقیماً از امام دستور می‌گرفتند و نقش رهبری ائمت را به عهده داشتند.

مرحله دوم غیبت ایشان، غیبت کبری نامیده می‌شود. در این دوره که از سال ۳۲۹ق، آغاز شد به طور کلی رابطه امام با شیعیان قطع شد. (دوانی، ۱۳۷۸: ۴۶۶) گویا دوره کوتاه غیبت صغری برای آمادگی ائمت جهت گزینش رهبران خود در دوران غیبت کبری کافی بوده است، یعنی ائمت در این مدّت آماده شدند تا از میان فقهاء کسانی را که از نظر خصوصیات به نواب اربعه نزدیک‌تر باشند برای رهبری خود انتخاب کنند و حکمت این امر در این است که ارتباط الهی از وحی به وصایت و از آن به نیابت خاصّه و پس از آن به نیابت عامّه درجه‌بندی می‌گردد. (مشایخ، ۱۳۸۱: ۸۵۸)

در عصر غیبت کبری مسلمانان باید به فقیهان عادلّی که بر طبق مقیاس‌های عمومی به شایستگی آنها معرفت یافته‌اند، مراجعه کنند. در این دوران اگرچه ارتباط امام عصر<sup>علیه السلام</sup> با اولیاء خدا به اشکال گوناگون ادامه دارد، لیکن هیچ کس نمی‌تواند ادّعا کند که با امام ارتباط مستقیم دارد و چنان‌که کسی زبان به چنین ادّعایی بگشاید مسلمانان وظیفه دارند او را تکذیب نمایند.

امام عصر<sup>علیه السلام</sup> در این زمان در میان ما حضور دارند و کلیه اعمال ما تحت نظارت مستقیم آن حضرت قرار دارد و آن حضرت لحظه‌ای از احوال شیعیان خود غافل نیست و در عبادات خود برای بهبود وضع آنها به درگاه الهی تضرّع می‌نماید، در میان مردم به طور ناشناس زندگی کرده و در اجتماعات آنها حضور می‌یابد، اما به جز عدّه معدودی از اولیاء الهی هیچ کس آن حضرت را نمی‌شناسد و توفیق زیارت جمال بی‌مثالش را نمی‌یابد. (مشایخ، ۱۳۸۱: ۸۵۸)

### بررسی سند توقیع

توقیع شریف در برخی کتب روایی شیعه از جمله کتاب *کمال‌الدین و تمام‌النعمه* شیخ صدوق<sup>علیه السلام</sup> (صدوق، ۱۳۹۵: ج ۲، ۴۸۵) و کتاب *الغیبه* شیخ طوسی<sup>علیه السلام</sup> ذکر شده است (طوسی، ۱۴۱۱: ۲۹۲). اگرچه از جمله راویان حدیث مذکور، شیخ صدوق<sup>علیه السلام</sup> و مرحوم کلینی<sup>علیه السلام</sup> هستند که در وثاقت‌شان تردیدی نیست اما در سلسله سند این روایت، برخی افراد دیگر وجود دارند که وثاقت آنان مورد تردید است، (نجفی، ۱۴۲۲: ۱۵۸) به گونه‌ای که بسیاری از فقهای بزرگ به دلیل وجود این عدّه از اشخاص مجهول در سلسله سند توقیع، به عدم صحت سند آن تصریح نمودند.

(حائری، ۱۴۱۸: ج ۵، ۲۷۵)

توقیع شریف به دو طریق نقل شده است، یکی طریقی است که شیخ صدوق علیه السلام در کتاب *کمال الدین و تمام النعمه* بیان نموده (صدوق، ۱۳۹۵: ج ۲، ۴۸۵) و دیگری طریقی است که شیخ طوسی علیه السلام در کتاب *الغیبه* ذکر کرده است. (طوسی، ۱۴۱۱: ۲۹۲) سلسله راویان توقیع مذکور در کتاب *کمال الدین و تمام النعمه* عبارتند از: محمد بن محمد بن عصام کلینی، محمد بن یعقوب کلینی و اسحاق بن یعقوب کلینی و محمد بن عثمان عمری. و سلسله راویان آن در کتاب *الغیبه* عبارتند از: جعفر بن محمد بن قولویه، محمد بن یعقوب کلینی و اسحاق بن یعقوب کلینی و محمد بن عثمان عمری. اگرچه اکثر این افراد، در عدالت و وثاقت آنان تردیدی نیست، اما محمد بن محمد بن عصام کلینی و نیز اسحاق بن یعقوب کلینی (منتظری، بی تا: ۱۵۷)، هیچ نصی بر وثاقت شان نیست و در کتب فقهاء توثیقی نسبت به آنان نقل نشده است، الا این که ابن عصام از مشایخ شیخ صدوق علیه السلام و اسحاق بن یعقوب از مشایخ کلینی علیه السلام است. بلکه حتی اطلاق عنوان مشیخه بر اسحاق بن یعقوب مورد تردید است زیرا در کتاب *معجم رجال حدیث* تنها یک حدیث به واسطه کلینی از این شخص (که آن هم همین توقیع مذکور است) نقل شده است. از جمله افرادی که به ضعف سند این حدیث تصریح نمودند، صاحب ریاض علیه السلام است. ایشان دلیل ضعف سند روایت را وجود عده ای از افراد مجهول در سلسله سند آن دانسته اند.

(حائری، ۱۴۱۸: ج ۵، ۲۷۵)

آن چه تردید انسان نسبت به توقیع مذکور را بیشتر می کند این است که شیخ صدوق علیه السلام و کلینی علیه السلام که جزء سلسله راویان این روایت هستند این روایت را در کتب معروف شان یعنی کتاب *من لایحضره الفقیه و الکافی* و بلکه در هیچ یک از کتب اربعه ذکر نکردند. (منتظری، بی تا: ۱۵۷) خصوصاً این که بخش مذکور توقیع ناظر به حکم فقهی است و از این رو طبیعتاً در کتاب های یاد شده باید ذکر می شدند.

بدون تردید این دو دانشمند شیعی که به دنبال جمع آوری روایات معتبر شیعه در کتب خود بودند و در این مسیر تلاش فراوان نموده اند اگر این روایت از نظر آنان از اعتبار کافی برخوردار بود هر آینه در کتب روایی خود ذکر می کردند. چرا که در بخشی از این دو کتاب، که به روایات خمس اختصاص داده شده و تمامی اخبار راجع به این باب، در آن ذکر شده است هیچ اشاره ای به این خبر نشده است بلکه حتی روایاتی خلاف این خبر نیز در آن جا آورده شده است (کلینی، ۱۴۰۷: ج ۱، ۵۳۸؛ ابن بابویه، ۱۴۱۳: ج ۲، ۳۹). بنابراین می توان ادعا کرد این مطالب موجب سستی و کاهش اعتبار و تردید در توقیع مزبور می شود.

البته برخی در مقام پاسخ به اشکال مذکور بیان داشتند علت عدم ذکر این روایت توسط شیخ صدوق رحمته الله علیه و شیخ کلینی رحمته الله علیه در کتب معروفشان - با این که خودشان در سلسله سند این توقیع هستند - این بوده که مذهب امامیه از جعفری به مهدوی تبدیل نشود و عده‌ای از معاندین نگویند مذهب امامیه از امام غائبی که (به گمانشان) وجود ندارد گرفته شده و امامیه متعبد به توقیعات و اوراقی باطل و مجعول هستند. (امینی، ۱۳۶۸ ش: ج ۳، ۲۸۰) البته به نظر این پاسخ، توجیه مناسبی برای حذف روایت مذکور و عدم نقل آن در کتب معتبر روایی شیعه نیست - خصوصاً این که روایت مذکور، حکم خمس را در دوران غیبت بیان می‌کند و لذا از اهمیت بالایی برخوردار است - و اگر بخواهیم این نحو توجیهاات را بپذیریم، می‌بایست بسیاری از روایات دیگر که در این کتب معتبر ذکر شده، حذف می‌شد.

### بررسی دلالت توقیع شریف

برخی از فقهاء به استناد توقیع مذکور، خمس را در عصر غیبت کبری برای شیعیان حلال شمرده‌اند بدین استدلال که ظاهر کلام حضرت حجت رحمته الله علیه - که فرمودند: «فقد ابیح»<sup>۱</sup> - صرف اخبار و اعلام حلال بودن خمس برای شیعیان در دوران ائمه علیهم السلام سابق بر ایشان نیست، بلکه مقصود حضرت امضاء و تأیید حکم حلال بودن خمس - که توسط ائمه سابق صادر شده - می‌باشد. به عبارت دیگر امام در مقام اخبار و اعلام صرف حکم سابق نیست بلکه با تأیید و امضای حکم سابق، به دنبال بیان حکم و وظیفه شیعیان در عصر غیبت است، خصوصاً با توجه به این که توقیع در پاسخ به سؤالات و ابهامات اسحاق بن یعقوب و با هدف پاسخ و رفع ابهامات ایشان توسط حضرت نوشته شده است. البته این احتمال نیز وجود دارد که مقصود حضرت از جمله «فقد ابیح»، مباح نمودن خمس برای شیعیان توسط خود ایشان بوده است بدین نحو که حضرت خودشان خمس را برای شیعیان حلال نمودند و به بیان دیگر جعل حکم کرده‌اند لکن ایشان این تحلیل خمس را به خودشان نسبت ندادند و با صیغه مجهول بیان نمودند و همان گونه که روشن است این گونه سخن گفتن در چنین مقامی متداول و متعارف است. (محقق داماد، ۱۴۱۸: ۲۰۱) بنابراین جمله «فقد ابیح» در حلال بودن خمس برای شیعیان در عصر غیبت امام معصوم علیه السلام ظهور دارد.

در عصر حاضر نیز برخی منحرفان به استناد توقیع مذکور، دریافت خمس و تصرف در آن

۱. فقد ابیح، فعل ماضی و مجهول است، لذا ظاهر این جمله آن است که امام حکم خمس را که مربوط به گذشته است و توسط ائمه علیهم السلام سابق جعل شده، بیان کرده است نه این که جعل حکم کرده باشد.

توسط مراجع تقلید را ممنوع دانسته‌اند (احمدالحسن، بی‌تا: ۵۰) و ظاهر کلام‌شان این است که امام در عصر غیبت و عدم وجود نائب خاص، خمس را بر شیعیان حلال نموده است، بدین استدلال که خمس حق امام است، بنابراین ایشان می‌تواند از این حق خود صرف نظر نموده و آن را برای مکلفین، حلال کند و ادله متعدد از جمله توقیع مذکور، دلالت بر این مطلب دارد (احمد حسن، ۱۴۳۱: ۹)

اما بررسی دقیق توقیع مذکور و نیز روایاتی که در این خصوص از ائمه معصومین علیهم‌السلام وارد شده حاکی از آن است که این توقیع توان اثبات حلال بودن خمس در عصر غیبت حضرت حجت علیه‌السلام را ندارد، زیرا علاوه بر اشکالات سندی که به روایت مذکور وارد است و نیز علاوه بر اعراض مشهور از توقیع مزبور (به جهت توجه آنان به روایات معارض با توقیع) که اعتبار توقیع را مخدوش می‌کند، اشکالات ذیل نیز متوجه آن می‌باشد:

اولاً: این توقیع با روایاتی که امر به پرداخت خمس و بلکه ظهور در نفی تحلیل خمس دارند (موسوی خوئی، بی‌تا: ۳۴۳) و نیز برخی روایاتی که در این خصوص وارد شده و دلالت دارند بر این که از ناحیه امام زمان علیه‌السلام خمس جمع‌آوری (همدانی، ۱۴۱۶: ج ۱۴، ۲۷۵) می‌شده است (منتظری، بی‌تا: ۱۵۷) - مثل روایتی که راوندی در مورد خراج نقل کرده (همدانی، ۱۴۱۶: ج ۱۴، ۱۰۹) و نیز این که عمری، وکیل امام زمان علیه‌السلام از برخی از موالی خود خمس می‌گرفته است - معارض است و آن گونه که برخی گفته‌اند این روایت و روایات مشابه توان معارضه با روایات وجوب خمس را ندارند (نجفی، ۱۴۰۴: ج ۱۶، ۱۶۰) زیرا اخبار وجوب پرداخت خمس به کمک شهرت قدیم و جدید و موافقت کتاب و مخالفت با اهل سنت و به خاطر جدیدتر (أحدث) بودن (که این نیز یکی از مرجحات منصوصه است) ترجیح می‌یابد، علاوه بر این که حتی در صورت برابری و تکافؤ این دو دسته از روایات، واجب است به کتاب و مطلقات خمس و استصحاب وجوب و اصل عدم تحلیل خمس رجوع شود. (نراقی، ۱۴۱۵: ج ۱۰، ۱۱۸-۱۱۹) علاوه بر این که روایات وجوب خمس با حکمت جعل و تشریح خمس نیز سازگار است چرا که در روایات تصریح شده که خداوند از باب تعظیم و اکرام فقراء ذریه حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم زکات را بر آنان حرام کرد و به جای آن خمس را به آنان عوض داد لذا اگر خمس به طور مطلق مباح شده باشد و از شیعیان ساقط شده باشد، پس کدامین عوض برای ذریه حضرت با وجود کثرت‌شان است و با چه چیزی حرمت زکات بر آنان، تلافی می‌شود و چگونه نیازها و احتیاجات فقراء و مساکین آنان مرتفع می‌شود. (نراقی، ۱۴۱۵: ج ۱۰، ۱۱۹)

در همین مبحث مذکور نیز دو توقیع دیگر از حضرت حجت علیه‌السلام دلالت دارند بر انکار ایشان

به شدیدترین نحو، عمل کسانی را که اموال ایشان را حلال شمردند. (صدوق، ۱۳۹۵: ج ۲، ۵۲۱-۵۲۲؛ طبرسی، ۱۴۰۳: ج ۲، ۴۸۰؛ نجفی، ۱۴۲۲: ۱۵۸) اگرچه در این دو توقیع به مال خمس تصریح نشده لکن باید متذکر شد یکی از واضح ترین مصادیق اموال امام زمان علیه السلام، خمس است و اگر مباح می بود باید در این دو توقیع بدان تصریح می شد. بنابراین با توجه به ظاهر تعلیل که در این توقیع شریف ذکر شده، حلیت خمس به بحث ازدواج اختصاص دارد همان گونه که جمیع اخبار تحلیل نیز بر حلیت خمس در باب ازدواج و تجارت حمل می شود. (نجفی، ۱۴۲۲: ۱۵۸) اما در خصوص الف و لام واژه خمس باید گفت دلیلی بر حمل آن بر الف و لام استغراق نیست بلکه ممکن است الف و لام عهد باشد، چرا که جواب حضرت مسبوق به پرسش سؤال کننده است که نه در توقیع ذکر شده و نه معلوم است که چه بوده است و این ممکن است اشاره باشد به همان سؤال خاص. و چه بسا آن چه که در مورد آن سؤال شده، قسم خاصی از خمس بوده باشد - همان گونه که تعلیل آن حضرت به پاک طینتی فرزندان نیز گواه بر آن است (منتظری، ۱۴۰۹: ج ۷، ۴۷۷) - و با وجود این احتمال، استدلال به این روایت مخدوش و باطل است. (منتظری، بی تا: ۱۵۷)

جمع بین این دو دسته از روایات بدین نحو که روایاتی را که دلالت بر وجوب پرداخت خمس دارد مختص دوران غیبت صغری بدانیم و روایاتی را که دلالت بر حلال بودن خمس می کند به دوران غیبت کبری اختصاص دهیم و یا این که روایات بیانگر حلال بودن خمس را راجع به شیعیان بدانیم و روایات بیانگر وجوب پرداخت خمس را راجع به غیرشیعیان بدانیم، سخنی است که هیچ دلیلی بر آن وجود ندارد (نراقی، ۱۴۱۵: ج ۱۰، ۱۱۸) علاوه بر این که در برخی روایات وجوب پرداخت خمس، تصریح به شیعیان شده است. (کاشانی، ۱۴۲۳: ۲۱۱)

اما این سخن که در این دو توقیع، کسانی مذمت می شوند که بدون اذن و امر ائمه علیهم السلام در اموال آنان تصرف می کنند و این منافات با جواز تصرف شیعیان در خمس و یا مطلق حقوق ائمه علیهم السلام با اذن آنان ندارد، سخن درستی است مشروط به این که با توقیع مذکور این اذن عام ثابت شود و حال آن که در جای خود خواهیم گفت که از توقیع چنین چیزی اثبات نمی شود. (حائری، ۱۴۱۸: ج ۵، ۲۷۶)

ثانیاً: همان گونه که برخی از فقهای بزرگ هم چون محقق همدانی گفته اند، اذن امام در این جا که راجع به موضوعات خارجی است مثل اذن سایر مردم در تصرف نمودن در اموال شان، با توقیعی این چنینی ثابت نمی شود، زیرا خبر واحد بر فرض صحت سندش، صرفاً در باب احکام اعتبار دارد اما در باب موضوعات، تعدد بینه لازم است. (همدانی، ۱۴۱۶: ج ۱۴،



۱۱۰) حتی بر فرض این که حجیت خبر واحد در موضوعات را بپذیریم باید گفت حجیت خبر واحد در احکام و غیر احکام (موضوعات) دارای حدود و قیود است از جمله این که در موضوعات مهم و اساسی، وجود تواتر روایی ضروری است و در صورت عدم تواتر، می بایست عمل اصحاب و یا قرائن دیگر به خبر واحد ضمیمه شود. و روشن است که حلال نمودن جمیع خمس در طول غیبت کبری از چنین موضوعات مهمی است که اعتماد در آن به خبر واحد این چنینی - که سند آن نیز اشکال دارد - ممکن نیست.

ثالثاً: در دلالت این روایت نیز اشکال وجود دارد؛ زیرا سؤال راوی (اسحاق بن یعقوب) در روایت ذکر نشده و مشخص نیست از امام در خصوص چه مسئله ای سؤال نموده است و حال آن که پاسخ همیشه ناظر به سؤال است و چه بسا سؤال کننده از مناکح و نظایر او پرسش کرده و امام نیز فرموده خمس بر آنان مباح است. بنابراین روایت از این جهت مبهم و مجمل است و اعتماد بدان صحیح نیست.

رابعاً: اشکال دیگر در دلالت این روایت، تعلیلی است که در ذیل روایت آمده و ظهور در خصوص نکاح و ازدواج دارد، (همدانی، ۱۴۱۶: ج ۱۴، ۱۰۹) چرا که حضرت پس از حلال نمودن خمس می فرماید:

وَجْعَلُوا مِنْهُ فِي حِلِّ إِلَى وَقْتِ ظُهُورِ أَمْرِنَا لِتَطْيِيبِ وِلَادَتِهِمْ وَلَا تَحْتَبْتُمْ؛  
خمس را بر شما حلال کردیم تا اولاد طاهر و پاکی از شما متولد شوند.

به عبارت دیگر در این روایت علت حلال شمردن خمس، متولد شدن اولاد طاهر و پاک دانسته شده است و همانا علت موجب تعمیم و تخصیص می شود. مثل این سخن شما که می گوئید انار را نخور چون ترش است. این سخن موجب می شود که نهی اختصاص داشته باشد به همین نوع خاص (ترش) از انار، و لو این که از جهت دیگری موجب تعمیم شود (هر ترشی را نخور). لاقلاً این که تعلیل مذکور در روایت مورد بحث، موجب اجمال و ابهام آن می شود و بنابراین نمی توان به روایت مذکور بر حلال بودن مطلق خمس استدلال نمود.

خامساً: اگرچه ظاهر توقیع مذکور این است که خمس به طور مطلق حلال است، اما حلال نمودن خمس به طور مطلق، منافات با حکمت جعل و تشریح آن دارد، (منتظری، ۱۴۰۹: ج ۷، ۴۷۷) زیرا مصارف و موارد استفاده خمس - که عبارتند از تأیید دین، حفظ مدرسه ائمه اطهار علیهم السلام و حمایت از شیعیان آنان و گسترش اسلام و دفاع از قلمرو مسلمین - در طول غیبت کبری نیز باقی هستند (منتظری، بی تا: ۱۵۷-۱۵۸) و با این وصف حلال نمودن خمس با

فلسفه و حکمت تشریح حکم خمس در تعارض است. علاوه بر این که با این کار فقرا و نیازمندان از سادات محترم که از زکات بی بهره هستند از دریافت خمس نیز محروم خواهند شد (نجفی، ۱۴۰۴: ج ۱۶، ۱۶۳)، و در نتیجه آن، اولاد حضرت رسول ﷺ که از منزلت بالایی نزد خداوند برخوردارند در وضعیتی به مراتب بدتر از وضعیت سایر فقراء قرار خواهند گرفت. (میرزای قمی، ۱۴۱۷: ج ۴، ۳۸۵؛ موسوی خوئی، بی تا: ۳۴۳)

بنابراین با توجه به این که توقیع مذکور و روایات راجع به حلیت خمس در عصر غیبت، توان معارضه با روایات وجوب پرداخت خمس را ندارد امکان حمل این روایات بر یکی از احتمالات ذیل وجود دارد:

نخست این که انگیزه صدور این گونه روایات، طغیان اهل جور، تصاحب اموال شیعیان توسط حکام و تصرف ظالمین در انفال و اموال خمس بوده است و عفو از خمس یا به خاطر این بوده است که چنان چه حکام ظالم خمس را از آنان مطالبه کنند واجب نیست شیعیان مجدداً خمس را به آنان بدهند همان گونه که در خراج و زکات نیز همین حکم است.

دوم این که در مقام جمع بین این دو دسته از روایات معارض گفته شود در عصر غیبت، با توجه به روایات حلیت خمس، پرداخت سهم امام یعنی نصف خمس، لازم نیست اما نصف دیگر یعنی سهم سادات باید به آنان پرداخت شود. (بحرانی، ۱۴۰۵، ۴۶۹، ۱۲) البته در رد این سخن گفته شده است این سخن یک برداشت ذوقی صرف است که هیچ توجیه و دلیلی برای آن وجود ندارد. بلکه مقتضای تعلیل طهارت نسل و فرزندان که در بعضی روایات ذکر شده، این است که حلیت به تمام خمس تعلق گرفته است زیرا بدون حلیت تمام خمس، پاکیزگی و طهارت مولود، محقق نخواهد شد. (موسوی خوئی، بی تا: ۳۴۵) بله در برخی روایات مثل صحیح مهزیار، صرفاً حصه امام از خمس حلال شمرده شده است لکن این حلیت برای همه شیعیان نیست بلکه تنها به افراد محتاج و ناتوان مالی این اجازه داده شده که سهم امام را مصرف نمایند و بنابراین این روایت ارتباطی با بحث ما یعنی حلیت خمس برای همه شیعیان (چه محتاج و چه بی نیاز)، ندارد. (صدوق، ۱۴۱۳: ج ۲، ۴۴؛ طوسی، ۱۴۰۷: ج ۴، ۱۴۳)

سوم این که مقصود از روایات مذکور، عدم لزوم و وجوب پرداخت خمس اموالی است که در اثر انجام معامله از ظلمه به شیعیان انتقال می یابد، همان گونه که در خرید مال زکات و خراج نیز حکم این گونه است. (میرزای قمی، ۱۴۱۷: ج ۴، ۳۸۵) بدین معنا که مقصود از روایات تحلیل از جمله توقیع مذکور، عدم لزوم پرداخت خمس نسبت به اموالی است که از افراد غیرمتعقد به خمس یا افراد متعقد به وجوب خمس که خمس پرداخت نمی کنند، به یک فرد

شیعه منتقل می‌شود، یعنی این اموال که خمس آنها داده نشده، لازم نیست شخصی که اموال مذکور به ملکش انتقال یافته، خمس آن را بدهد. اما آن خمسی که نسبت به دارایی شخص - با رسیدن سال خمسی - بر خود شخص واجب می‌شود، به هیچ وجه حلال نیست و باید پرداخت شود. برخی روایات نیز دلالت بر همین وجه جمع دارد از جمله دو روایت ذیل:

۱. روایت یونس بن یعقوب که ایشان می‌گویند نزد امام صادق علیه السلام بودم، شخصی از قماطین (قنذاق‌سازان برای کودکان) بر حضرت وارد شد و عرض کرد قربانت شوم، در دست ما اموال، سودها و تجارت‌هایی است که می‌دانیم حق شما هم در آن ثابت است، و نسبت به آن کوتاهی می‌ورزیم، امام صادق علیه السلام فرمود:

با شما به انصاف رفتار نکرده‌ایم اگر امروز شما را به پرداخت آن وادار کنیم. (حرعاملی، ۱۴۰۹: ج ۹، ۵۴۵؛ حرعاملی، ۱۴۱۴: ج ۴، ۱۶۳)

این روایت اگرچه به طریق شیخ طوسی رحمته الله علیه - به دلیل وجود محمدبن سنان در بین روات آن - ضعیف‌السند است اما به طریق شیخ صدوق رحمته الله علیه - چون این راوی جزء روات آن نیست - معتبر است. روایت فوق دلالت دارد بر این که اموالی که در دست شیعیان واقع می‌شود - یعنی در حالی که مال، خمس آن توسط مالک قبلی آن پرداخت نشده، از طریق خریدن و امثال آن، به شیعیان منتقل می‌شود، برگیرنده و کسی که مال به او منتقل شده واجب نیست خمس آن را پرداخت کند و همانا ائمه علیهم السلام خمس آن را بر شیعیان حلال نمودند. (موسوی خوئی، بی‌تا: ۳۴۶)

۲. صحیح‌ه ابی خدیجه سالم بن مکرم، که می‌گوید:

در حالی که من در محضر امام حاضر بودم مردی به امام صادق علیه السلام عرض کرد: فروج را برای من حلال کن. امام صادق علیه السلام از این سخن بیمناک شد، آن‌گاه مردی به حضرت گفت: از شما نمی‌خواهد که به زنان کوچه و خیابان دست‌درازی کند بی‌گمان خواسته او این است کنیزی که می‌خرد یا زنی که با او ازدواج می‌کند یا ارثی که نصیب او می‌شود یا تجارتی که می‌کند یا چیزی که به او بخشیده می‌شود بر او حلال کنید. آن حضرت فرمود: اینها بر شیعیان ما حلال است چه شیعیان این زمان و چه شیعیان زمان‌های دیگر، چه آنان که مرده‌اند چه آنان که زنده‌اند و هرچه که از ایشان تا روز قیامت زاده می‌شوند بر تمامی آنان حلال است، اما به خدا قسم حلال نیست مگر برای کسانی که بر آنان حلال نمودیم. (طوسی، ۱۳۹۰: ج ۲، ۵۸)

این روایت نیز صحیح‌السند بوده و به صراحت بر حلیت خمس در مالی که به خریدن و... به

شیعه منتقل شده، دلالت دارد. البته خمس این اموال بر عهده شخصی که آن را به دیگری منتقل کرده، باقی است. لذا اگر آن مال دارای بدل است شخص مذکور باید بدل آن را به عنوان خمس بدهد و اگر بدل ندارد، خمس آن بر ذمه او خواهد بود. (موسوی خویی، بی تا: ۳۴۸)

### ادعای احمد حسن و ارزیابی آن

احمد حسن از مدعیان ارتباط با امام زمان علیه السلام و نیابت حضرت، معتقد است از آن جا که خمس حق امام است ایشان اختیار کامل بخشیدن آن را دارد و به استناد برخی روایات حضرت حجت علیه السلام در دوران غیبت این تکلیف را از شیعیان برداشته و حق خود را بر ایشان حلال نموده است (احمد حسن، ۱۴۳۱: ۹). البته وی این روایات را مخصوص دوران غیبت کبری و نبود نائب خاص می داند و معتقد است در دوران غیبت امام و نیز نبود نائب خاص که در ارتباط مستقیم با ایشان باشد، چون اطلاع از نظر امام در خصوص نحوه استفاده این اموال ممکن نیست، نواب عام حق دریافت خمس از شیعیان را ندارند چون ممکن است این اموال را در مواردی استفاده کنند که مورد رضایت حضرت حجت علیه السلام نباشد.

البته وی در دوران حاضر خمس را به این ادعا که ارتباط مستقیم با حضرت حجت علیه السلام داشته و از نظرات ایشان در خصوص نحوه استفاده خمس، مطلع است، خمس را دریافت می کند و پرداخت آن را نیز بر شیعیان واجب می داند. به عبارت دیگر ظاهراً وی دوران حاضر را دوران غیبت کبری و ولایت نواب عام نمی داند اگرچه حتی در دوران غیبت کبری نیز اختیار دریافت خمس را برای نواب عام قائل نیست و قائل به حلیت آن در این دوره است. بلکه مدعی است در این دوران، او نائب خاص حضرت است و طبق نظر ایشان عمل می کند و اختیارات حضرت از جمله دریافت خمس به او تفویض شده است. احمد حسن در این رابطه می گوید:

هیچ فردی حق ندارد خمسی که مخصوص امام است را بگیرد، فقط امام یا فردی که امام به او اجازه داده می توانند آن را بگیرند، و ایشان به هیچ شخصی اجازه ندادند که به نیابت ایشان خمس را بگیرند، و کسانی که ادعای فقاهت می کنند، حق ندارد مالی که مخصوص امام است را بگیرد، و بعد از آن، اموال را در جایی که فکر می کنند امام راضی است، استفاده کنند، نمی دانم از کجا رضایت و خشنودی امام را می دانند؟! ... پرداخت خمس جایز نیست مگر به معصوم یا کسی که او برای دریافت خمس منصوب می کند. (احمد الحسن، بی تا: ۵۰)

در پاسخ به این ادعا باید گفت اولاً با توجه به مطالب مذکور در مباحث قبل، روایات راجع به حلیت خمس در دوران غیبت، با توجه به دلالت و نیز وجود روایات مشهور معارض، توانایی اثبات حلیت خمس در دوران غیبت را ندارند. ثانیاً این دلیل که چون نواب عام - به جهت عدم ارتباط مستقیم با حضرت حجت علیه السلام - اطلاعی از نحوه مصرف این اموال ندارند حق دریافت و مصرف این اموال را ندارند، سخنی مخدوش است زیرا براساس روایات متعدد، موارد مصرف این اموال روشن است (کلینی، ۱۴۰۷: ج ۱، ۵۳۹) و مراجع تقلید و نواب عام، موظف‌اند این اموال را در همین موارد مذکور و منصوص مصرف نمایند. ثالثاً این که وی خود را نایب خاص حضرت دانسته و مدعی ارتباط مستقیم با حضرت شده است، و لذا به دلیل اطلاع از نظر حضرت حجت علیه السلام در خصوص نحوه و موارد مصرف این اموال، تنها خود را مجاز به دریافت خمس شیعیان می‌داند، سخن و ادعایی بدون دلیل است و می‌بایست دلایل روشن بر این مدعا اقامه شود خصوصاً با توجه به روایات متعددی که امر به تکذیب این‌گونه افراد و ادعاها در عصر غیبت می‌نمایند. علاوه بر این که نحوه عملکرد و نیز مطالب علمی او، مبین کذب بودن ادعای اوست. (آیتی، ۱۳۹۲: ش ۲، ۵) بنابراین نه تنها پرداخت خمس به مراجع تقلید و نواب عام و نیز دریافت خمس توسط آنان در عصر غیبت حرام نیست بلکه واجب نیز می‌باشد. در مقابل با توجه به کذب بودن ادعای افرادی هم چون احمد حسن، پرداخت خمس به این افراد و دریافت این اموال توسط آنان، حرام بوده و مجزی از تکلیف پرداخت خمس نمی‌باشد.

### نتیجه‌گیری

با توجه به بررسی توقیع مذکور و دیگر روایات منقول از ائمه علیهم السلام در این خصوص و نیز سیره آن بزرگواران، اثبات حلیت خمس در عصر غیبت، در توان توقیع مذکور نیست، و فقط حلال بودن خمس در برخی موارد خاص را می‌توان از آن استنباط نمود. اما این که عده‌ای به استناد این روایت، دریافت خمس توسط مراجع عظام را حرام دانسته‌اند و خودشان به ادعای نایب خاص بودن امام اقدام به جمع‌آوری خمس می‌کنند در پاسخ آن باید گفت اولاً به استناد روایات متعدد فقهاء در عصر غیبت، نایب عام حضرت بوده و متصدی امور از جمله دریافت خمس می‌باشند و نحوه و موارد مصرف نیز در شرع مشخص شده است و ایشان موظف به استفاده اموال مذکور در آن موارد هستند. ثانیاً این که این فرد نایب خاص امام هستند ادعایی بدون دلیل است و بلکه تحلیل و دقت در سخنان و مطالب علمی ایشان، بیانگر کذب ادعای ایشان است.

## منابع

- ابن بابويه، محمد بن علي، كمال الدين وتمام النعمة، تهران، اسلاميه، دوم، ۱۳۹۵ق.
- \_\_\_\_\_، من لا يحضره الفقيه، قم، دفتر انتشارات اسلامي وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم، دوم، ۱۴۱۳ق.
- ابن منظور، جمال الدين محمد بن مكرم، لسان العرب، بيروت، دارالفكر للطباعة و النشر و التوزيع، سوم، ۱۴۱۴ق.
- اميني نجفي، عبدالحسين، الغدير، تهران، كتابخانه بزرگ اسلامي، ۱۳۶۸ش.
- آيتي، نصرت الله، «نقد و بررسي آراء مدعيان مهدويت با تكيه بر آراء احمد الحسن»، فصل نامه مشرق موعود، سال هفتم، شماره ۲۵، بهار ۱۳۹۲.
- بحراني آل عصفور، يوسف بن احمد بن ابراهيم، الحقائق الناضرة في أحكام العترة الطاهرة، قم، دفتر انتشارات اسلامي وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم، اول، ۱۴۰۵ق.
- جوهرى، اسماعيل بن حماد، الصحاح تاج اللغة و صحاح العربية، بيروت، دارالعلم للملايين، اول، ۱۴۱۰ق.
- حر عاملي، محمد بن حسن، تفصيل وسائل الشيعة إلى تحصيل مسائل الشريعة، قم، مؤسسة آل البيت عليه السلام، اول، ۱۴۰۹ق.
- \_\_\_\_\_، هداية الأمة إلى أحكام الأئمة عليهم السلام، مشهد، آستانة الرضوية المقدسة / مجمع البحوث الإسلامية، اول، ۱۴۱۴ق.
- الحسن، احمد، رسالة في فقه الخمس، بي جا، إصدارات أنصار الإمام المهدي، اول، ۱۴۳۱ق.
- \_\_\_\_\_، مجموعه استفتائات، بي جا، بي نا، بي تا.
- حسيني واسطى، سيد محمد مرتضى، تاج العروس من جواهر القاموس، بيروت، دارالفكر للطباعة و النشر و التوزيع، اول، ۱۴۱۴ق.
- دواني، علي، مهدي موعود، تهران، دارالكتب الاسلاميه، بيست و هشتم، ۱۳۷۸ش.
- شريف كاشاني، ملا حبيب الله، منتقد المنافع في شرح المختصر النافع (كتاب الخمس)، قم، مركز تحقيقات كامپيوترى علوم اسلامي، اول، ۱۴۲۳ق.
- طباطبائي حائري، سيد علي بن محمد، رياض المسائل (ط - الحديثة)، قم، مؤسسه آل البيت عليه السلام، اول، ۱۴۱۸ق.
- طبرسي، احمد بن علي، الإحتجاج على أهل اللجاج (للطبرسي)، مشهد، نشر مرتضى، اول، ۱۴۰۳ق.

- طریحی، فخرالدین، مجمع البحرين، تهران، کتابفروشی مرتضوی، سوم، ۱۴۱۶ق.
- طوسی، محمد بن الحسن، الإستبصار فیما اختلف من الأخبار، تهران، دارالکتب الإسلامية، اول، ۱۳۹۰ق.
- \_\_\_\_\_، الغیة، قم، دارالمعارف الإسلامية، اول، ۱۴۱۱ق.
- \_\_\_\_\_، تهذیب الأحكام، تهران، دارالکتب الإسلامیه، چهارم، ۱۴۰۷ق.
- فراهیدی، خلیل بن احمد، کتاب العین، قم، نشر هجرت، دوم، ۱۴۱۰ق.
- گیلانی (میرزای قمی)، ابوالقاسم بن محمد حسن، غنائم الأتیام فی مسائل الحلال والحرام، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، اول، ۱۴۱۷ق.
- مشایخ، فاطمه، قصص الأنبياء (قصص قرآن)، تهران، انتشارات فرحان، اول، ۱۳۸۱ش.
- منتظری نجف آبادی، حسین علی، کتاب الخمس والأطفال (للمنتظري)، قم، بی نا، اول، بی تا.
- \_\_\_\_\_، مبانى فقهى حکومت اسلامی، ترجمه محمود صلواتی، قم، مؤسسه کیهان، اول، ۱۴۰۹ق.
- موسوی خوئی، سید ابوالقاسم، المستند فی شرح العروة الوثقى (الخمس)، بی جا، بی نا، بی تا.
- نجفی (کاشف الغطاء)، حسن بن جعفر بن خضر، أنوار الفقاهة (کتاب الزكاة)، نجف، مؤسسه کاشف الغطاء، ۱۴۲۲ق.
- نجفی، محمد حسن، جواهر الكلام فی شرح شرائع الإسلام، بیروت، دار احیاء التراث العربی، هفتم، ۱۴۰۴ق.
- نراقی، مولی احمد بن محمد مهدی، مستند الشیعة فی أحكام الشریعة، قم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، اول، ۱۴۱۵ق.
- همدانی، آقا رضا بن محمد هادی، مصباح الفقیه، قم، مؤسسه الجعفریة لإحياء التراث و مؤسسه النشر الإسلامی، اول، ۱۴۱۶ق.
- یزدی (محقق داماد)، سید محمد، کتاب الخمس (للمحقق الداماد)، قم، دارالإسراء للنشر، اول، ۱۴۱۸ق.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی